

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: والنٲین کاتاسانوف* (Valentin Katasonov)

برگردان: ا.م. شیری

۰۵ جون ۲۰۲۵

آنگلوساکسون‌ها و نازیسم المانی

بخش دوم



امپریالیسم انگلیس

در مقاله قبلی به موضوع امپریالیسم انگلیس پرداختم. آنگلوساکسون‌ها، بیش از هزار سال پس از فرود آمدن در جزایر انگلیس، در آن سوی اقیانوس اطلس، در دنیای جدید، پیاده شدند. تصرف امریکای شمالی و تشکیل امپراتوری استعماری انگلیس آغاز شد. پارلمان انگلیس با تصویب قانون اتحاد در سال ۱۷۰۷، موجودیت امپراتوری انگلیس را اعلام کرد.

تصرف سرزمین‌ها و فضاهاى جدید با نابودى گسترده و بی‌رحمانه جمعیت بومی انجام گرفت. دیوید استانارد، مؤرخ معاصر امریکائی، در کتاب خود با عنوان «هولوکاست امریکائی: کلمب و فتح دنیای جدید»، ادعا می‌کند که حدود ۱۰۰ میلیون بومی امریکائی (سرخپوست) در طول استعمار نابود شدند. برای تصور مقیاس این نسل‌کشی، به تخمین ویلیام پتی، اقتصاددان انگلیس استناد می‌کنم که طبق آن در پایان قرن هفدهم جمعیت زمین ۳۲۰ میلیون نفر بود.

البته، سایر کشورهای اروپائی نیز به منظور تشکیل امپراتوری‌های استعماری خود به تصرف سرزمین‌ها در نقاط مختلف جهان شروع کردند. از کتاب‌های درسی تاریخ می‌دانیم که از قرن شانزدهم، اسپانیا، پرتغال، هالند و فرانسه به تشکیل امپراتوری‌های استعماری خود پرداختند. از این رو، منافع کشورهای اروپائی در نقاط مختلف جهان اغلب با هم در تضاد بود و به درگیری‌های مسلحانه و جنگ می‌انجامید. در طول چندین قرن، رقابت شدیدی بین کشورهای اروپائی

برای تقسیم مجدد سرزمین‌های جهان جریان داشت. این مبارزات رقابتی سرانجام یک برنده مطلق داشت و آن انگلیس (آنگلوساکسون‌ها) بود.

در اینجا چند آمار ارائه می‌دهم تا مقیاس نظام استعماری انگلیس و اسپانیا را که دومین نظام استعماری محسوب می‌شود، مقایسه کنم. امپراتوری اسپانیا در سال ۱۷۸۰ به حداکثر اندازه خود رسید. مساحت امپراتوری در آن زمان ۱۳ میلیون و ۷۰۰ هزار کیلومتر مربع و جمعیت آن، طبق برآوردهای مختلف، ۲۰ تا ۲۵ میلیون نفر بود. اما امپراتوری انگلیس در طول قرن نوزدهم به رشد خود ادامه داد و در آستانه جنگ جهانی اول به حداکثر خود رسید. مساحت آن ۳۴ میلیون و ۷۰۰ هزار کیلومتر مربع یا حدود ۲۲٪ از خشکی‌های کره زمین بود. بی‌دلیل نبود که در مورد نظام استعماری انگلیس می‌گفتند: «در مستعمراتش آفتاب هرگز غروب نمی‌کند». در اوج قدرت جهانی انگلیس، حدود ۵۰۰ میلیون نفر (بیش از یک چهارم جمعیت جهان) در امپراتوری آن زندگی می‌کردند.

انگلیس پس از پیروزی بر ناپلئون دیگر هیچ رقیب جدی در زمینه توسعه سرزمینی نداشت. قرن نوزدهم دوره صلح انگلیس (Pax Britanica) بود. تنها قلمرو توسعه نیافته، از دیدگاه آنگلوساکسون‌ها، امپراتوری روسیه بود.

توضیح موفقیت‌های عظیم انگلیس در تشکیل امپراتوری جهانی از توجیه «برگزیدگی الهی» آنگلوساکسون‌ها تفکیک‌ناپذیر نیست. توماس مور (۱۴۷۸-۱۵۳۵ میلادی)، نویسنده و فیلسوف معروف انگلیس یکی از بنیان‌گذاران ایدئولوژی امپریالیسم است که به عنوان پایه‌گذار سوسیالیسم تخیلی نیز شناخته می‌شود. او مؤلف اثر مشهور «آرمان‌شهر» (۱۵۱۶) است. نیکولای ایوانوف، مؤرخ معاصر درباره این اثر می‌نویسد: «اگرچه توصیف جزیره آرمان‌شهر، نام‌های بومیان محلی و آداب و رسوم آن‌ها ساختگی است، اما، هم معاصران مور و هم در میان پژوهشگران آثار او تردیدی در «وابستگی جغرافیایی» وی به دنیای جدید وجود نداشتند». او در ادامه می‌نویسد: «بومیان به عنوان مردمان حقیر و بدوی به تصویر کشیده شده‌اند که صرفاً به این دلیل که نمی‌توانستند قوانین طبیعت را به طور منطقی تشخیص دهند و زمین‌های محل اسکان خود را کشت کنند، هیچ حق قانونی نسبت به سرزمین خود نداشتند». آن‌ها «مردمانی خشن و وحشی» بودند که تقصیرشان این بود که زمین‌ها «خالی و بایر» باقی می‌ماندند (مفهوم معروف «زمین‌های بی‌صاحب» که از زرادخانه امپراتوری روم به عاریت گرفته شده و به عنوان یکی از بهانه‌های اصلی فتوحات استعماری عمل می‌کرد). ساکنان محلی به سطح حیوانات فاقد روح تقلیل داده شدند و قتل آن‌ها برای «پاکسازی» قلمرو لازم برای آرمان‌شهرگرایان مفید تلقی می‌شد» (نیکولای ایوانوف، «تکوین ایدئولوژی امپراتوری انگلیس و دنیای جدید»، مطالعات تاریخ خارجی، ۲۰۲۱، شماره ۲).

گفته می‌شود جان دی (۱۶۰۸-۱۵۲۷)، فیلسوف و جغرافیدان انگلیس قرن شانزدهم، مبدع اصطلاح «بریتانیای کبیر» است. جان دی معتقد بود که انگلیس برای «بزرگ» شدن، به زمین‌ها و قلمروهای وسیع نیاز دارد. جان دی به توسعه توجیه ایدئولوژیک ادعاهای امپراتوری انگلیس دست زد. او از همان ابتداء قدم‌های اولیه در تشکیل امپراتوری انگلیس را دیده بود و معتقد بود که این نشانه مرحمت ویژه خداوند متعال به آنگلوساکسون‌ها است. احتمال دارد که ایده‌های جان دی بر ملکه الیزابت اول انگلیس تأثیر گذاشته باشد، که در سال ۱۶۰۰ فرمان تأسیس کمپانی هند شرقی برای ایجا امپراتوری انگلیس امضاء کرد. جان دی یک عارف بود و خودش اعتراف می‌کرد که بسیاری از ایده‌هایش را از طریق ارتباط با فرشتگان دریافت کرده است. به این ترتیب، فرشتگان به او الهام دادند که آنگلوساکسون‌ها، یک قوم خاص با مأموریت ویژه هستند.

باور عمومی بر این است که ر. هاکلویت (۱۵۵۳-۱۶۱۶)، یکی از اولین نظریه‌پردازان امپراتوری انگلیس بود. او در سال ۱۵۸۹ کتاب قطور «سفرنامه» را منتشر کرد که در آن ایده‌های خود را در مورد چگونگی تدارک لشکرکشی‌های

انگلیس به امریکای شمالی و چگونگی استعمار آن شرح داده است. هاکلویت برای توجیه امپریالیسم انگلیس، مفهوم «هویت ملی جدید» را توضیح داد و فضایل «شخصیت واقعی انگلیس» را در مقایسه با شخصیت سایر مردمان ستود. انگلیس‌ها به شدت به سمت «رویکرد جهانی» متعهد هستند. بریتانیایی‌ها می‌توانند و باید «اربابان جهان» شوند.

لرد صدراعظم فرانسیس بیکن (۱۵۶۱-۱۶۲۶)، موضوع استعمار دنیای جدید را ادامه داد. او ایده‌های خود را در این باره در کتاب ارغنون نوین (۱۶۲۰) و آتلانتیس نوین (۱۶۲۶) نوشت. شخصیت اصلی اثر دوم- زئود- استدلال می‌کند که برده‌داری، قتل‌عام و جنگ پیشگیرانه می‌تواند در مواردی مورد استفاده قرار گیرد که علیه مردمی استفاده شود که «در واقع یک قوم نیستند، بلکه صرفاً یک انبوه، یک جمعیت، یک توده نامنظم یا تجمع انسان‌ها هستند». یعنی زمانی که «انسان‌ها واقعاً در یک ملت یا دولت سازماندهی نشده‌اند، بلکه به عنوان گله جانوران وجود دارند». رفتار با بومیان مانند گله گاو زمانی توجیه می‌شود که برقراری حکومت مدنی و «قانون طبیعی» ضروری باشد. اگر مردم مغلوب «مانند جانوران یا یک بدن بی‌مغز ناتوان از اداره اعمال خود باشند». بومیان می‌توانند خود را «پادشاهی» یا «دولت» بنامند، اما اگر در واقع، «انبوه توده بی‌شکل» باشند، باید از نیروی سخت علیه آن‌ها استفاده شود.

هنگام بحث در مورد اسرائیلیسم و امپریالیسم انگلیس نباید بنجامین دیزرائیلی (معروف به ارل بیکنزفیلد، ۱۸۰۴-۱۸۸۱)، نخست وزیر انگلیس را فراموش کرد. او ریشه یهودی داشت، اجدادش سفاردی بودند. کتاب‌های زیادی در باره دیزرائیلی نوشته شده است. او یک شخصیت استثنائی به شمار می‌رود. جالب این که او فقط سیاستمدار نبود، بلکه نویسنده نیز بود. او در کتاب‌هایش، به برگزیده بودن کسانی که در جزایر آلبیون مه‌آلود زندگی می‌کردند، اشاره کرد. او بخوبی می‌دانست که آنگلوساکسون‌ها از نوادگان ده طایفه اسرائیل هستند. اما در آنجا کسانی نیز زندگی می‌کنند که خود را از نسل دو طایفه باقی‌مانده می‌دانند و به صراحت خود را «یهودی» می‌نامند. دیزرائیلی یکی از آن‌ها بود. او معتقد است که نباید میان اولی و دومی تفاوت قائل شد، همه آن‌ها «برگزیده خدا» هستند. و قدرت آن‌ها در وحدتشان است. ما باید بتوانیم از تاریخ درس بگیریم. فاجعه یهودیان عهد عتیق این بود که در قرن دهم میلادی، پادشاهی متحد اسرائیل به دو بخش تقسیم شد: شمالی (با حفظ نام قبلی خود، شامل ۱۰ طایفه اسرائیل) و جنوبی (خود را «یهودیه» نامید و شامل دو قبیله دیگر بود). به نظر دیزرائیلی، انگلیس را می‌توان نمونه پادشاهی متحد اسرائیل در زمان پادشاهان داوود و سلیمان دانست. باید تلاش کرد تا این «اسرائیل انگلیس» یکپارچگی خود را حفظ کند و امپراتوری خود (پکس بریتانیکا) را تقویت و گسترش دهد [Pax Britanica- دوره صلح نسبی و تسلط جهانی انگلیس بین سال‌های ۱۸۱۵ تا ۱۹۱۴].

باید توجه کرد که دیزرائیلی در زمان‌های بسیار دشواری زمام امور انگلیس را در دست داشت. سرمایه‌داری انگلیس جامعه انگلیس را نه به دلایل مذهبی یا ایدئولوژیک، بلکه به دلایل اجتماعی-اقتصادی به تجزیه تهدید می‌کرد. تضادهای بین بورژوازی (سرمایه‌داران) و کارگران (پرولتاریا) در حال شدت گرفتن بود. این همان موضوعی بود که کارل مارکس در آثار خود، به ویژه در کتاب «سرمایه» در مورد آن نوشته است (که اساساً تصویر سرمایه‌داری انگلیس است).

برای رفع این تناقضات، دیزرائیلی یکسری رویکردهائی را که بعداً به «سوسیال امپریالیسم» معروف شد، پیشنهاد کرد. به نظر دیزرائیلی، ایدئولوژی «نژاد واحد انگلیس» باید شهروندان جزایر آلبیون مه‌آلود را متحد کند. سرمایه‌داران و کارگران مزدبگیر باید این واقعیت را در نظر بگیرند که رفاه مشترک آن‌ها آنقدر که به میزان موفقیت گسترش استعماری (امپریالیستی) این کشور بستگی دارد، به چگونگی توسعه روابط اجتماعی-اقتصادی در انگلستان ربط ندارد. قابل توجه این است که وضعیت کارگران در انگلستان در دوره نخست وزیری دیزرائیلی بهبود یافت. این نتیجه تلاش‌های مستمر نخست وزیر با سرمایه‌داران بزرگ بود که به آن‌ها توصیه می‌کرد که حریص نباشند و ثروت خود را

با هم نژادان خود تقسیم کنند. جالب این که در ادبیات مارکسیستی اواخر قرن نوزدهم، طبقه کارگر انگلیس «اشرافیت کارگری» نامیده می‌شد. به این معنا که بورژوازی انگلیس به حساب غارت مستعمرات، پرولتاریا را تغذیه می‌کرد. ایدئولوژی امپریالیسم مدت‌های زیادی تقریباً به‌طور انحصاری به نخبگان انگلیس اختصاص داشت. همان نخبگانی که جان کولمن در کتاب خود به نام «کمیتۀ ۳۰۰» عمدتاً آن‌ها را با سهامداران اصلی و مدیران ارشد کمپانی هند شرقی انگلیس مرتبط می‌داند. اما در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم، این ایدئولوژی به‌طور گسترده در میان مردم ترویج شد. پژوهشگر معاصر تاریخ امپریالیسم بریتانیا می‌نویسد: «... در دهه ۱۸۹۰، کلیسا، ساختارهای آموزشی و مطبوعات به تبلیغ ایده امپراتوری پیوستند». آن‌ها اعتقاد داشتند که «خداوند طرفدار گسترش امپراتوری انگلیس است». این ادعا بالاترین مجوز بود برای اجرای هر سیاست استعماری به نفع دولت. مدارس نوع تازه جهان‌بینی را شکل دادند که در آن‌ها میهن‌دوستی، افتخار به امپراتوری و نژاد آنگلوساکسون مسلط بود. ایده امپراتوری به مبنائی برای شکل‌گیری فلسفه تاریخ تبدیل شد. برجسته‌ترین و معتبرترین نشریات دوره‌ای انگلیس مانند «تایمز»، «دیلی تلگراف»، «اسپیکتر»، در اجرای سیاست خارجی و امپراتوری، در موضع حامیان خط محافظه‌کار قرار گرفتند. علاوه بر این، دهه ۱۸۹۰ شاهد ظهور و گسترش وسیع نشریات دوره‌ای بود که عمداً به بررسی وقایع و مشکلات امپراتوری می‌پرداختند. به این ترتیب، «ایده امپراتوری برای نخستین بار در صد سال گذشته و در مقیاسی که عملاً در تاریخ انگلیس بی‌سابقه بود، به‌طور آگاهانه به حافظه توده‌ها تزریق شد» (مارینا گلب. ایده امپراتوری انگلیس در نیمه دوم قرن نوزدهم: جهت‌گیری‌ها و پویائی توسعه، مجله بلاروسی حقوق و روابط بین‌الملل ۲۰۰۳ - شماره ۲).

البته، هنگامی که صحبت از امپریالیسم انگلیس به میان می‌آید، نمی‌توان از شخصیت سیسیل رودز (۱۸۵۳-۱۹۰۲)، کسی که هم نظریه‌پرداز امپریالیسم انگلیس و هم مجری این ایدئولوژی در عمل بود، چشم‌پوشی کرد. ملکه ویکتوریای انگلیس به رودز در افریقای جنوبی اختیارات نامحدود اعطا کرد و بانکدار روچیلد نیز وام پنج میلیون پوندی به او داد. رودز مالک شرکت انگلیس افریقای جنوبی بود. رودز موفق شد سرزمین‌های وسیعی را در افریقای جنوبی و مرکزی تصرف کند که به عنوان «امپراتوری رودز» معروف شد و خود او به «پادشاه افریقا» ملقب شد. وسعت امپراتوری رودز پنج برابر مساحت انگلستان بود. شرکت انگلیس افریقای جنوبی، الماس، طلا و سایر فلزات گرانبها را از اعماق افریقا استخراج می‌کرد. بومیان محلی در این معادن به بردگی گرفته می‌شدند. در امپراتوری رودز، نمونه‌های اولیه اردوگاه‌های کار اجباری به شکل گنوها برای بومیان سیاه‌پوست راه‌اندازی شد. دسته‌های تنبیهی و سرکوبگر نیز سازماندهی شدند. بدعت‌های دیگری نیز از سوی «پادشاه برگزیده خدا» در افریقا گذاشته شد. لندن از مظالم بی‌حد و مرز رودز خبر داشت، اما هیچ‌کس اعتراض نمی‌کرد. رودز نمونه بارز یک آنگلوساکسون واقعی بود. درست است که این «نمونه» به الکحل معتاد شد و در سن ۴۸ سالگی به دلیل ابتلا به بیماری‌های مختلف مُرد. وقتی حدود سی سال پیش در لندن بودم، به نظرم می‌رسید که لندن به اعتبار رودز به عنوان نمونه بارز یک آنگلوساکسون همچنان پای‌بند است. درست است، که انجام این کار امروزه روز به روز دشوارتر می‌شود. به عنوان مثال، مجسمه رودز چندین دهه در آکسفورد قرار داشت. در جون ۲۰۲۰، مدیریت دانشگاه، تحت فشار دانشجویان و افکار عمومی، به حذف مجسمه رأی داد.

[بنیاد فرهنگ ستراتیژیک](#)

۱۴ خرداد- جوزا ۱۴۰۴

* - پروفیسور، دکتر علوم اقتصاد، مدیر مرکز پژوهش‌های اقتصادی «شارپوف»- فدراسیون روسیه، پژوهشگر مسائل پشت صحنه